

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نظریہ یقین شناختی و عناصر

مقوم آن

حجت الاسلام احمد عزتی
حجت الاسلام یاسر حسین پور

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ب | نظریه یقین‌شناختی و عناصر مقوم آن |
| ۵ | مقدمه |
| ۶ | ارائه اول حجت الاسلام یاسر حسین پور |
| ۷ | مقدمه |
| ۸ | جایگاه بحث یقین |
| ۹ | نظریه وجود ذهنی |
| ۱۰ | ابعاد نفس و عالم در نگاه ملاصدرا |
| ۱۲ | صدق‌سنجی یقین |
| ۱۳ | قضاوت و نظر صحیح |
| ۱۳ | گام‌های رسیدن به واقع |
| ۱۷ | ارائه اول حجت الاسلام احمد عزتی |
| ۱۸ | مقدمه |
| ۱۸ | اشکالات |
| ۱۸ | طرح بحث یقین از طرف علامه در بخش‌های مختلف |
| ۱۹ | نفی کلیت سه‌بعدی بودن لایه‌های ادراک |
| ۱۹ | معنای درست وجود ذهنی |
| ۲۰ | موافقت علامه با ملاصدرا |
| ۲۱ | غفلت از عنصر مطابقت با واقع و نسبی‌گرایی |
| ۲۲ | ناسازگاری عدم دسترسی به واقع و نظام میناگرایی |
| ۲۴ | جایگاه تهذیب نفس در حکایتگری تصورات |
| ۲۵ | جمع‌بندی |
| ۲۷ | ارائه دوم حجت الاسلام یاسر حسین پور |
| ۲۸ | مقدمه |
| ۲۸ | لزوم تعیین تعاریف |
| ۳۰ | تأثیر تهذیب نفس در مفاهیم تصویری |
| ۳۱ | تأثیر تهذیب نفس در فهم بدیهیات |
| ۳۲ | تفاوت گزارش از عالم ابداع و عالم ادراک |
| ۳۴ | تعدد نوعی انسان و بدیهیات |
| ۳۵ | ارائه دوم حجت الاسلام احمد عزتی |
| ۳۶ | مقدمه |
| ۳۶ | رد انتساب یک جمله به آیت الله مصباح |
| ۳۷ | نسبی‌گرایی |
| ۳۹ | نظریه وجود برتر و مطابقت با واقع |
| ۴۰ | جمع‌بندی |
| ۴۲ | ارائه پایانی حجت الاسلام یاسر حسین پور |
| ۴۳ | تفاوت عوالم ادراکی نفوس |

مقدمه

عرض سلام و ادب و احترام خدمت عزیزان گرامی، اساتید محترم و طلاب عزیز مدرسه علمیه عالی نواب، رشته فلسفه و کلام. الحمدلله توفیق شد این میزگردی که چند وقت هست، پیگیر هستیم در خدمت اساتید محترم باشیم برگزار بشود. موضوع میزگرد، نظریه یقین معرفت‌شناختی و عناصر مقوم آن هست. اگر خاطرتان باشد، در اواخر آبان ماه پیگیر بودیم این نشست برگزار بشود و پوسترش را هم در کانال و گروه آموزش و پژوهش درج کردیم؛ اما متأسفانه یکی از اساتید که امروز هم توفیق نداریم در خدمتشان باشیم، در آن تاریخ کسالتی بر ایشان عارض شد و نشد که در آن جلسه در خدمت ایشان باشیم. به‌خاطر حضور ایشان، ما جلسه را یک مقداری با تأخیر می‌خواهیم برگزار کنیم؛ اما متأسفانه امروز هم امکان اینکه در خدمت استاد کرداری باشیم، حاصل نبود. ان‌شاءالله امروز با ارائه حجت‌الاسلام حاج‌آقای حسین‌پور بحث شروع می‌شود و حدود ۲۰ دقیقه بحث را ارائه می‌دهند و یک ربع استاد عزتی، فرمایشاتشان را نسبت به این موضوع بیان می‌کنند. در ادامه مجدداً استاد حسین‌پور فرمایشاتی را می‌فرمایند و در ادامه استاد عزتی مطالبی که مد نظرشان هست را بیان می‌کنند. پس قسمت اول برنامه، استاد حسین‌پور ۲۰ دقیقه ارائه می‌دهند و سه تا یک ربع و پانزده دقیقه، بین اساتید محترم، مباحثی ردوبدل خواهد شد. عذرخواهی می‌کنم.



ارائه اول حجت الاسلام ياسر حسين پور

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. سلام عليكم ورحمه الله. با کسب اجازه از همه حضار گرامی، طلاب گرانقدر، به خصوص از حضرت استاد عزتی بزرگوار. جمع محترمی است و بهانه جمع شدن هم یک موضوع علمی است؛ بنابراین ان شاء الله که در این روز مبارک، این جلسه هم مبارک باشد و به لحاظ علمی هم برای بنده حقیر و هم برای شما دوستان قابل استفاده باشد. مناسبت‌ها هم امروز زیاد است، همه را یکجا هم تبریک می‌گوییم و هم گرامی می‌داریم؛ ولادت حضرت زهرا (س)، روز میلاد حضرت امام خمینی (ره)، سالگرد شهادت سردار رشید اسلام، سردار سلیمانی و همچنین دیروز هم سالگرد وفات حضرت علامه مصباح است که هم بنده و هم استاد عزتی و هم همه ما مدیون این بزرگان هستیم.

البته جنس جلسه خوب بود که به شکل گفتگوی سه‌طرفه انجام بشود؛ اما ظاهراً قسمت چیز دیگری بود و تقدیر چیز دیگری. حالا به این شکل که داریم ادامه می‌دهیم، من را هم همان ابتدا بگویم که آنچه که اینجا عرض می‌کنیم، در حقیقت مدعی نیستیم که نظر و اندیشه شخص خاصی از متفکران و علمای بزرگوار و محترم ماست. آن چیزی که از کلام ملاصدرا در اسفار دریافتیم، آن را عرض می‌کنیم. البته من دوست داشتم که شواهد کلام را از عبارات مرحوم ملاصدرا اینجا بیاورم و به اشتراک بگذاریم و با هم روخوانی داشته باشیم. آن هم به دلایلی نشد؛ اما می‌توانیم با نهایت و علامه طباطبایی به صورت دیگری بحث را ارائه بدهیم.

ما داریم در مورد یقین معرفت‌شناختی صحبت می‌کنیم. معمولاً، این را که دارم می‌گویم برای شما همه کاملاً روشن و بدیهی است. حضرت علامه وقتی

نهایه را می‌نویسند، نظرات خودشان را تصریح نمی‌کنند. خیلی جاها تصریح می‌کنند که بیان من نیست و تصریحشان به این صورت است که از تعابیری مثل قالوا استفاده می‌کنند، گفته‌اند و... دقیقاً در بحث وجود ذهنی هم که می‌خواهند شروع بکنند، اولین تعبیری که دارند این است که المعروف من مذهب حکما، معروف از مذهب حکما این است.

همین تعبیر و تعابیر شبیه به این که در نهایه کم هم نیست، نشان‌دهنده این است که خود علامه ظاهراً چنین اعتقادی نداشتند؛ اما در نهایه این بیان را آوردند و از آن دفاع کردند و برایش استدلال کردند و به اشکالاتش پاسخ دادند؛ اما اینکه بگوییم لزوماً ایشان چنین اعتقادی دارد، نه لزوماً این چنین نیست.

جایگاه بحث یقین

شما بحث یقین را که می‌خواهید مطرح کنید، باید سراغ مباحث هستی‌شناسی نه؛ کم‌اینکه علامه در مباحث هستی‌شناسی آورده است؛ باید در معرفت‌شناسی بروی، آن هم نه؛ به این خاطر که اساساً ملاصدرا چنین فصلی در آثارش ندارد. باید برویم در بحث‌های خداشناسی، آن هم نه؛ چون ربطی به آنجا ندارد. اساس مباحث یقین، در علم النفس است. در انسان‌شناسی و جلد ۸ و ۹ اسفار است یا در کتاب مبدأ و معاد ملاصدرا است. همین مسئله انسان‌شناختی، البته آثاری در هستی‌شناسی دارد که یکی‌اش این است که موجود دودسته است، ذهنی و بفرمایید خارجی. آنجا حضرت علامه، می‌دانید کتابشان علم نفس ندارد. همه این را می‌دانیم؛ بنابراین، اثر آن را در هستی‌شناسی‌شان بیان کردند؛ اما خب مادامی که آن مبنای انسان‌شناسی را ندانید، نمی‌توانید از نظری که ملاصدرا گفته است، دفاع کنید. علامه، حکیم بسیار بزرگواری است و لذا نظر ملاصدرا را درباره وجود ذهنی و یقین و

معرفت‌شناسی ملاصدرا را اینجا نمی‌آورد؛ به این دلیل که نمی‌تواند از مبانی اش دفاع کند و آن‌ها را بگوید؛ چون آن‌ها در بخش علم النفس است.

بنابراین، برای اینکه شروع کنیم به اینکه علامه و این مسئله یقین را بفهمیم، چاره‌ای نداریم [جز] اینکه سراغ جلد ۸ و ۹ اسفار و مبدأ و معادش برویم تا بفهمیم که علامه در وجود ذهنی چه می‌خواهد بگوید و چرا نظری را می‌گوید که نظر خودش نیست و معروف هم هست. تا جایی که من فهمیدم، این معروفیت از مرحوم سبزواری شروع می‌شود. ظاهراً اولین برداشت از ایشان بوده است. شاید هم نه، نمی‌دانم؛ اما ظاهراً از آنجا شروع می‌شود.

ببینید بحث یقین، یک بحث انسان‌شناختی است. یعنی یکی از صفات انسان، علمش است که این علم می‌تواند به حالات مختلف باشد؛ شک باشد، ظن باشد و شاید هم یقین باشد. یقین حال است، حالی از انسان است، یک صفتی برای انسان است؛ پس مباحث انسان‌شناسی است. اینکه من چه حالی دارم نسبت به گزاره‌ای که می‌دانم یا نمی‌دانم. آیا نسبت به آن یقین دارم؟ امروز چهارشنبه است. شما یقین دارید یا شک دارید یا وهم است یا هر چیز دیگری؟ این حالی است که من به قضایا دارم؛ پس مربوط به من می‌شود و این چطور حاصل می‌شود؟

نظریه وجود ذهنی

حضرت علامه که چند صفحه بعد می‌خواهند نظرات مختلف را بیان کنند، یک نظریه وجود ذهنی را بیان می‌کنند و طوری می‌گویند که من قبول ندارم. ببینید چیست. می‌گویند: «المعروف من مذهب الحکما ان لهذا الماهیات الموجودة فی الخارج» این ماهیاتی که در خارج موجود هستند، «وجودا

آخر» یک وجود دیگری هم دارد. حالا همین‌جا، اولین حرفی که پیش می‌آید این است که مگر ماهیت در خارج موجود است؟ موجود است؟ موجود نیست. ملاصدرا حداقل این حرف را نمی‌زند. می‌داند که این بحث که ماهیت در خارج موجود هست یا نیست، خودش بستگی دارد به اینکه شما در اصله الوجود، چه تفسیری را می‌پذیرید.

حضرت استاد فیاضی در کتاب هستی و چیستی در مکتب صدرایی، ۵ تا تفسیر از اصله الوجود می‌آورند. حالا ممکن است استقراء کرد و تفاسیر بیشتری از اصله الوجود را هم شما بگویید. تفسیری از اصله الوجود که در اسفار وجود دارد، آن را می‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم ملاصدرا را بررسی کنیم. آن تفسیر، هرگز وجود ماهیت در خارج را نمی‌پذیرد. اصله الوجودی که ملاصدرا می‌گوید، یعنی هر آنچه که شما در خارج می‌بینید، وجود و انحاء وجود است و آنچه که به‌عنوان ماهیت می‌فهمید، حاصل انتزاع ذهن شماست. ماهیت هیچ جایگاهی ندارد؛ جز در ذهن شما. ذهن هم که می‌داند یعنی چه؟ مرتبه‌ای از نفس.

ابعاد نفس و عالم در نگاه ملاصدرا

نفس هم که می‌دانید، در نگاه ملاصدرا، نفس یک موجود نیست فقط. یک عالم است. عالم نفس را هم که می‌دانید، در نگاه ملاصدرا دو بعدی نیست. حداقل سه‌بعدی است. این را ملاصدرا با این توضیح می‌گوید که شما این جهان ماده را تا قبل از ملاصدرا، همه به آن می‌گویند چندبعدی است؟ سه‌بعدی است. طول و عرض و ارتفاع. دو بعد که دیگر عمق ندارد. مثل عکس و تابلو می‌شود. آن، دو بعدی است؛ اما اینجا سه‌بعدی است.

ملاصدرا با حرکت جوهری که بیان می‌کند، می‌گوید همه‌تان اشتباه می‌کنید. چه کسی گفته است که عالم ماده سه‌بعدی است؟ چندبعدی است؟ خیلی بعد است. حداقل چهاربعدی است. طول و عرض و ارتفاع و یک بعد چهارمی هم به نام زمان یا حرکت دارد. حداقل چهاربعدی است؛ چون می‌توانید بانوجه به تفاوت حرکات، ابعاد دیگری برایش در نظر بگیرید. شما در عالم مادی این‌طور فکر می‌کنید، اگر بپذیریم که عالم ماده چهاربعدی است، یک عالم دیگر هم داریم. تصریح ملاصدرا است و اسم‌گذاری‌اش هم مال خودش است. می‌گوید ما دو عالم داریم: یک عالم ابداع داریم که خداوند خلق کرده است. همین که دارید می‌بینید. یک عالم ادراک داریم که خدا خلق نکرده است. چه کسی خلق کرده است؟ نفس. می‌گوید بله. دو تا موجود در دنیا هستند که خالق هستند. جز این دو تا هیچ‌کس دیگری هم نمی‌تواند خلق کند. خداوند عالم ابداع را و انسان عالم ادراک را می‌آفریند.

خداوند عالم ابداع را می‌آفریند که حداقل چهار بعد دارد. نفس، عالم ادراک را می‌آفریند که حداقل سه بعد دارد؛ طول و عرض و ارتفاع و حجم دارد. کتاب ذهنی، صورت ذهنی کتاب، چند بعد دارد؟ حداقل سه بعد طول و عرض و ارتفاع دارد. خودتان، چهار بعد دارید و تصویر ذهنی‌تان در عالم ادراک من، سه‌بعدی است. اصلاً حجم و فاصله و ابعاد را با همین می‌فهمم. می‌فهمم ایشان از ایشان به من نزدیک‌تر است. قد ایشان بلندتر از ایشان است. وزن ایشان بیشتر از ایشان است. چون سه‌بعدی می‌فهمم، می‌توانم دور و نزدیک را ادراک کنم و اگر این عالم ادراک آدم، این سه‌بعدی نباشد و این‌طور شکل نگرفته باشد، مثل بچه‌ها می‌شود. بچه‌ها نمی‌توانند تشخیص بدهند. شما بچه را نمی‌توانی از خیابان رد کنی. خودش از خیابان نمی‌تواند رد بشود. ماشین زیرش رد می‌کند؛

چون نمی‌تواند بفهمد که این ماشین چه قدر از او دور یا نزدیک است. بعد را متوجه نیست و نمی‌تواند بفهمد. تا عالم ادراکش شکل بگیرد و بتواند سه‌بعدی کند و ابعاد را درک کند، زمان می‌برد تا مثل شما بشود و بتواند بفهمد. بچه این را متوجه نیست.

صدق‌سنجی یقین

خلاصه این عالم ادراک حداقل سه‌بعدی است و تفاوتش این است. حالا بحث اینجاست: من چه زمانی می‌توانم بگویم یقین دارم؟ یعنی آنچه که فهمیدم، مطابق با واقع است؟ چه زمانی می‌توانم بگویم؟ علامه می‌گوید نظرات متفاوت است. نه‌ایه را شاید بعضی‌هایتان خواندید و بعضی‌هایتان می‌خواهید بخوانید. همه‌تان خواندید. چند تا نظر می‌گوید. می‌گوید وقتی من فهمیدم آنچه که فهمیدم درست است که ماهیتش با آنچه در خارج است، یکی باشد. آنچه که می‌فهمم، اگر با آنچه که هست، هم ماهیت باشد، پس من درست فهمیدم و اگر نه که نه. وجود ذهنی از این شیء خارجی، ماهیتی در ذهن من می‌آید که همان ماهیت خارجی است. من از تطابق این دو ماهیت می‌فهمم که هر دو یکی هستند. پس یقین برای من حاصل می‌شود.

حضرت استاد عبودیت در کتاب درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، این نظریه را با آن نظریه وجود برترشان گفتند که تحسین برانگیز است؛ اما درست نمی‌تواند باشد. شاید بهترین بیان را از این یقین معرفت‌شناختی، از موضوعی که ما داریم بحثش می‌کنیم، شهید مطهری دارد و خیلی خوب گفته است. شهید مطهری آنجا خیلی خوب پیش رفته است. می‌فرماید حالا این بحث وجود ذهنی، بعضی‌ها وجود ذهنی را منکر می‌شوند. این را می‌گویند: «فذهب بعضهم الی ان العلم انما هو اضافه» یک‌طور اضافه است «من النفس الی المعلوم

الخارجی» یک‌طور رابطه بین نفس و معلوم خارجی است. «ذهب بعضهم ان الحاصل فی الذهن عند العلم بالاشیاء اشباحها المحاکیه» نظر آخر هم: «قال آخرون بالاشباح مع المباینه و عدم المحاکیه»^۱. یک شبیه‌هایی از آن هست. یک نظریاتی دارند و بعد اشکالاتی که وارد می‌کنند.

قضاوت و نظر صحیح

هیچ‌کدام از نظریه‌ها درست نیست. حرف ملاصدرا حداقل این نیست. شاید این‌طور حرف‌زدن، یک مقدار جسورانه باشد که این درست است و این غلط است. حرف ملاصدرا حداقل این نیست. هیچ‌کدام از این چهارتا نیست. ملاصدرا می‌گوید نفس، آنچه که من دارم می‌گویم، ما قبل من نگفتند. قبل از ملاصدرا، کسی این را نگفته است. می‌گوید این که برای اولین بار دارم می‌گویم. نفس، خالق است. آنچه که با آن از حواس ادراکی خودش مواجه می‌شود، خلق می‌کند، می‌آفریند. به قول خودش، ادراک می‌کند؛ اما با انشاء.

چون آنچه که انسان می‌فهمد، حاصل ادراک نیست؛ حاصل انشاء است. ادراک، حاصل انشاء نفس است. نفس یک چیزی را خلق می‌کند، می‌آفریند. حالا آنچه که می‌آفریند، باید ببینیم که مطابق با آنچه که در خارج هست یا نه؟ پاسخ ملاصدرا ظاهراً این است. نمی‌دانیم آنی که نفس انشاء کرده است، مطابق با آنچه که در خارج هست یا نه؛ ولی آقای عزتی. بله هم ندارد. گوش بدهید. استاد عزتی: می‌گویم به‌به. یک ل اضافه داشت.

گام‌های رسیدن به واقع

استاد: بله. من می‌گویم بله. می‌گوید نمی‌دانیم؛ ولی، خوب دقت کنید. فکر نکنید که من مثل غربی‌ها، نسبی‌گرا هستم. نه. نسبی‌گرایی مال وقتی است که بگویی هر چه که می‌فهمی، عین واقعیت است. بیخود. مگر می‌شود هر چه انسان می‌فهمد عین واقعیت باشد. مگر ما اشتباه نمی‌کنیم. مگر می‌شود واقعیت چند تا چیز باشد؟ نه. آنچه که می‌فهمیم، لزوماً عین واقعیت نیست؛ اما نمی‌دانیم چه زمانی واقعیت است؟ این را نمی‌توانیم درک کنیم؛ ولی اگر ادراک آدم، حاصل انشاء نفس است، من وقتی می‌توانم بفهمم و مطمئن باشم که آنچه که فهمیدم درست است که دو کار انجام بدهم. در این ۵ دقیقه که وقت دارم، این دو کار مهم را بگویم:

۱. تقدم تهذيب بر فهم

مقدم بر دانستن چیست؟ تهذيب نفس. اگر می‌خواهی درست بفهمی، قبل از اینکه سراغ فهم بروی، سراغ تهذيب نفس بود. نفس اگر آلوده بود، کج نشان می‌دهد. یک باور اجماعی بین همه حکمای ماست. النفس کالمراه. نفس مثل آینه است. در همین دو کلمه النفس کالمراه، کلی حرف می‌زنند. آینه را رو به روی هر چه که بگیری، آن را بازتاب می‌دهد و نشان می‌دهد. نفس هم همین طور است؛ رو به هر چه بگیری، همان را نشان می‌دهد؛ اما آینه گاهی محدب است و گاهی مقعر است. گاهی بزرگنمایی می‌کند و گاهی... نفس هم همین طور است، مقعر دارد. آدم داریم که همه چیز را بزرگ‌تر از آنچه که باید، می‌بیند. نفس داریم که محدب [است]، یک‌طور دیگر می‌بیند. آینه داریم که زنگار گرفته و غبار آلود است. نفس داریم، زنگار گرفته و غبار آلود [است]. کج نشان

می‌دهد، چیز دیگری نشان می‌دهد، درست نشان نمی‌دهد، واضح نشان نمی‌دهد، مشتبه نشان می‌دهد. نفس هم همین طور است.

نزد امیرالمؤمنین رفت. گفت نمی‌دانم حق با تو است یا معاویه؟ این نفسش چیست؟ از این آینه‌هاست که اگر جلوی آدم بگیری، می‌گوید من نمی‌دانم که آدم است یا گوسفند. تشخیص نمی‌تواند بدهد. می‌گوید حق با علی است یا معاویه؟ نمی‌تواند تشخیص بدهد. کالمرآه، مثل آینه است؛ یعنی اگر می‌خواهی چیزی را خوب بفهمی، آینه دلت را صیقل بده، تهذیب کن. اولین کار برای فهم این است. اگر می‌خواهی مطمئن بشوی که آنچه که می‌فهمی حق است، باید تهذیب را بر دانستن، مقدم کنی. بر تعلیم مقدم کنی.

۲. مبنای گروهی

یک چیزی به شما بگویم؟ ما به واقع دسترسی نداریم. به عالم ابداع دسترسی نداریم. راه، مبنای گروهی است. هر گزاره نظری، دودسته است: یا مستقیماً به بدیهی منتهی می‌شود یا با واسطه. گزاره‌های بدیهی که بدیهی هستند. انسان بالوجدان می‌یابد که کل از جزء بزرگ‌تر است. بالوجدان می‌یابد که اجتماع نقیضین محال است. دیگر شکی نداریم. کاری به عالم خارج نداریم. اصلاً کاری ندارم که در خارج چه خبر است. می‌دانم که اجتماع نقیضین محال است. گزاره‌های نظری‌ام را باید به این بدیهیات برگردانم. هر آنچه که توانستم مستقیماً برگردانم، درست است و همین است. هر چیزی هم که مستقیم نشد، با استدلال، شکل اول، درست کن ببینیم درست می‌شود یا نه. یک اصغر می‌خواهد و یک اکبر می‌خواهد و... اگر مطابق با آن درست کردی، مطابق با واقع است. درست است؟ پس دو تا شد: ۱. تقدم تهذیب بر تحصیل؛ ۲.

میناگروی. ما به‌واقع راهی نداریم و دچار نسبی‌گرایی نمی‌شویم؛ چون نگفتیم که هرچه که گفتیم حق است..





ارائه اول حجت الاسلام احمد عزتی

مقدمه

استاد عزتی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. از استاد حسین‌پور و دوستان بزرگوار که حوصله به خرج می‌دهید صحبت‌های حقیر را گوش می‌دهید، تشکر می‌کنم. یک مقدار سخن، تقریباً در سه یا چهار دقیقه آخرش، مرتبط با موضوع نشست بود. بقیه‌اش مقدماتی بود که ضرورت بحثش نبود. یقین را در انسان‌شناسی بحث کنیم، در هر کوره دهاتی می‌شود پیدا بشود، مهم نیست. مهم این بود که این جهت آخر که شما دو ملاک هم برایش عنوان کردید: یکی تهذیب نفس و یکی هم نظام میناگروی. بحث این جاست. یعنی اگر در همین بحث بیشتر منویات خودتان را توضیح می‌دادید، بهتر بود.

اشکالات

حالا نسبت به آن یک ربع اول که نکاتی را داشتید، من نکاتی را سریع می‌گویم تا سریع به آن اصل موضوع برسیم.

طرح بحث یقین از طرف علامه در بخش‌های مختلف

اول اینکه می‌فرمایید علامه انگار بحث یقین را در نهاییه مطرح نکردند و مغفول شده است؛ چون مال انسان‌شناسی بوده است. علامه چون بحث نفس را نیاورده است، پس مطرح نشده است. این که به‌کرات، علامه این را مطرح کرده است. من چند جا نوشتم:

۱. علامه وجود ربطی را چطور ثابت می‌کند؟ از تطابق است در هلیه مرکبه سالبه اثبات می‌کند. تطابق با واقع، دلیل علامه برای اثبات وجود ربطی می‌شود که آیت‌الله مصباح می‌گوید استاد ما، اینجا دیگر نظر خودش است که آقای

مصباح به ایشان می‌توپد. می‌گوید از است در قضا یا که نمی‌توانیم وجود ربطی را ثابت کنیم. این یک جا.
۲. جای دیگر در کیف نفسانی.

۳. جای دیگر در وحدت و کثرت، آنجا وقتی ایشان تناقض را مطرح می‌کند، می‌گوید چه زمانی می‌توانی به علم برسی؟ وقتی که تقیضش را حتماً بدانای کاذب است. فقط وجود ذهنی گفتند؟ نه‌ایه مشحون از این حرف هاست. بعد بگویم این مال انسان‌شناسی بوده است. نه‌ایه چون انسان‌شناسی نداشته است، این مطرح نشده است. نه‌ایه به نظر من پر از این‌هاست. حالا شاید غرض دیگری داشتند، بعداً توضیح بدهند. این نکته اول [بود].

نفی کلیت سه‌بعدی بودن لایه‌های ادراک

نکته دوم میان صحبت‌ها این مطلب می‌آمد که ادراک سه‌بعدی است و این را هم شاید ملاصدرا در برخی از لایه‌های ادراک معتقد باشد؛ اما همه لایه‌های ادراک سه‌بعدی است؟ این هم اشکال دارد. هیچ موقع ملاصدرا چنین حرفی ندارد. خوب است که این‌ها مستدل و مستند گفته بشود. این‌ها نکاتی بود که فعلاً خیلی به آن کار ندارم.

معنای درست وجود ذهنی

اینکه می‌فرمایند ماهیت در آن بحث موضوع ذهنی، این‌ها تک‌گزاره‌هایی بود که فقط می‌خواستیم بگویم تا به بحث برسیم. فرمودند علامه می‌فرماید ماهیتی که در خارج موجود است، بعینه در ذهن موجود می‌شود. این با دستگاه آقای جناب علامه طباطبایی نمی‌سازد. یعنی علامه طباطبایی با آن عظمتش، حواسش به این نکته نیست؟ آقای عبودیت، بنده خدا خودش را کشته است در این کتاب درآمدی بر نظام حکمت صدرایی می‌گوید که وجود دو معنا دارد: یک

معنای یصدق دارد و یک معنای ملأپرکن دارد. از عبارات ملاصدرا هم این را درآورده است و هر دو شاگرد ایشان بودیم. سر درس، استاد عبارات را آورد و خواند. نه فقط استاد عبودیت از کلام ملاصدرا این را درآورده است که تصریح ایشان است. می‌گوید «یوجد بمعنی یصدق» عین عبارت ملاصدرا است. دوستان نگاه کنند، کتاب درآمدی بر نظام حکمت صدرایی جلد یک. بعد همان جا اگر یادتان باشد، استاد می‌گفتند که این رشد هم چنین مطلبی دارد که من آن را در آوردم و به استاد دادم و گفتم استاد ببینید، این رشد هم می‌گوید که وجود، دو تا معنا دارد و بلکه ارسطو می‌گوید چند تا معنا دارد و بلکه فارابی می‌گوید سه تا معنا دارد. این‌ها عباراتش را آوردم. از کتاب الحدود فارابی برایتان خواهم خواند. کتابخانه، این کتاب را متأسفانه نداشت.

این را که خودشان گفتند. گفتند وجود به معنای این نیست که حتماً موجود ملأپرکن و مشت‌پرکن باشد. موجود به معنای یصدق. ماهیت حیث یصدق و یحکی است. حیث ینتظر و یظهر و حیث یصدق و یحکی است. ماهیت این است. در هیچ ظرف وجودی، ماهیات وجود ندارد. ماهیت فقط ظهور الوجود للاذهان است که علامه در نهاییه می‌گوید؛ از آن طرف حکایه الاذهان للوجود الخارجی. ماهیت این است. وجود یکی از معانی‌اش این است. علامه بنده خدا چطور باید این را انتقال می‌داده است؟ گفته است دیگر. لذا این هم با دستگاه علامه طباطبایی کاملاً سازگار است و هیچ ایرادی ندارد. چرا علامه‌ای که این همه محکومات دارد، سریع به یک متشابهش اخذ کنیم؟ متشابهات را به محکومات ارجاع بدهید که معنایش واضح شود. این هم نسبت به این نکته [بود]. این ۵ دقیقه بس باشد. سراغ اصل بحث برویم.

موافقت علامه با ملاصدرا

ببینید، شما می‌فرمایید که آقای ملاصدرا معتقد است که ادراک، یعنی انشاء. مگر این را علامه طباطبایی با او مخالف است؟ این که محل بحث نیست. بله، ادراک انشاء را علامه در نهاییه گفته است. اگر می‌خواهید در نهاییه به شما نشان بدهم. در آن بحثی که می‌گوید معادلات خارجی زمینه را فراهم می‌کنند که انسان با عقل فعال متصل می‌شود؛ یا عقل فعال افاضه می‌کند یا قوت نفس ایجاد می‌شود و انشاء [صورت می‌گیرد]. اینکه مهم نیست. یعنی بالاخره در نفس، یک منشئی می‌آید که یا منشئش جناب نفس است یا جناب عقل است. این را که علامه طباطبایی دارند. این هم محل بحث نیست. این‌ها بحث‌های تک‌گزاره‌ای بود. رد بشویم. بحث ما اینجاست، یقین ایجاد شد.

غفلت از عنصر مطابقت با واقع و نسبی‌گرایی

حالت نفس هم هست. قبول. آیا یقین عنصر مطابقت با واقع را می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ شما می‌فرمایید ملاصدرا می‌فرماید که من نمی‌دانم. دوستان شما بفرمایید، نمی‌دانم یعنی چه؟ یعنی ارتباط فهم شما با واقع قطع است. این قطعاً سر از نسبی‌گرایی در می‌آورد. چرا تحاشی داریم از اینکه این حرف را بزنیم؟ آقای وکیلی در همین کتاب معرفت‌شناسی، رسماً ایشان این حرف را می‌زند که راه ارتباطی ما با خارج قطع است. برادر من، بزرگوار، شما که این کتاب را برای نوجوان‌ها نوشتی، از همان اول بنیان فکری‌شان فاسد در می‌آید. چه حرفی است که شما می‌زنی؟ تطابق با واقع را که بزنی، دیگر صدق را از بین می‌بری. بعد این بزرگوار، من عبارت را برایتان بخوانم. خیلی عجیب است. این حرف‌ها متأسفانه دارد رواج پیدا می‌کند.

صفحه ۸۱، من از روی کتاب می‌خوانم: «تعریف یقین در کلام متردد» ایشان می‌فرماید یقین یعنی چه؟ یقین یعنی اینکه باید مطابقت با واقع را داشته باشد. می‌گویی این مطابقت با واقع را چه کسی آورد؟ می‌گوییم همین آقای قطب‌الدین راضی قرن ۶ و ۸ آمدند فاتحهٔ منطق را خواندند. حالا من دارم پیازداغش را زیاد می‌کنم. آقای وکیلی، این حرف را فقط در قرن ۷ و ۸ زدند؟ مطابقت با واقع را ایشان آورد؟ قبلش ایشان می‌گویند این‌ها نبود. یقین یعنی چه؟ یقین یعنی همان حالت پایدار نفسانی. من سؤال می‌کنم، آنی که جهل مرکب دارد، نمی‌گوید حالت من پایدار است؟ دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌آید. مدام می‌گوییم نسبی‌گرایی پیش نمی‌آید، پیش می‌آید. دیگر هیچ پایگاه عینی ندارید؛ برای همان ارجاع به نظام مبنای تان.

ناسازگاری عدم دسترسی به واقع و نظام مبنای تان

در همان نظام مبنای تان هم من سؤال دارم. از یک طرف می‌گویید که ملاحظه می‌کنید که من با واقع هیچ ارتباطی ندارم. خوب دقت کنید دوستان. تناقض را ملاحظه کنید. از این طرف می‌گویید که من با واقع هیچ ارتباطی ندارم، نمی‌دانم، از این طرف می‌گوییم نظریاتم را بر بدیهیات مبتنی می‌کنم و بدیهیات چه هستند؟ وجداناً درست هستند. این درستی بدیهیات از کجا آمد؟ همین‌جا بگویید. این الکل اعظم من الجزء، بالآخره این مطلب، مطلبی است که شما به آن اعتقاد داری یا نه؟ خب مطابقت با واقعش را چطور در آورید؟ اگر همین را در نیابید، چطور می‌خواهید نظریات را بر این مبتنی کنید؟ شما می‌گویید ساختار، مبنای تان است. نظری را به بدیهی برمی‌گردانیم؛ اما بی‌زحمت بگویید که مطابقت با واقع بدیهی را چطور می‌یابید؟ مطابقت با واقعش را باید بیابید. اگر نیابید، مثل همهٔ حرف‌های آقایان نسبی‌گرا می‌شود.

یکی مثل آقای عبدالکریمی در همان مناظره نگاه کنید، مدام برساخت‌گرایی، مدام اعتباریات، کانستراکشن، ما این‌طور ساختیم، می‌فهمیم. این چطور حرف‌زدنی است؟ آخر این حرف‌ها، آقای بیژن عبدالکریمی می‌شود. مطابقت با واقع، واقعاً چه ضرری دارد که ما از آن فرار می‌کنیم.

البته آقای وکیلی، یک انگیزهٔ پاکی ایشان را به اینجا رسانده است که این حرف را بزند. ایشان می‌گوید اگر مطابقت با واقع را شرط قرار بدهید، در مجربات چه می‌خواهید بکنید؟ چون در تجربیات، باید حکایتان را با واقع جور کنید؛ درحالی‌که شما به شیء مادی دسترسی ندارید. علم حضوری به آن ندارد. برای اینکه آن‌ها را درست کنند، دست از تطابق با واقع بر می‌دارند. حضرت آقای بزرگوار، به‌جای اینکه این کار را بکنی، مثل آیت‌الله مصباح چه کار کن؟ من این حرف را قبول دارم. بیا بگو تجربیات بدیهی نیستند. از اول در منطق، آنچه که در منطق بدیهیات می‌گویند، بدیهیاتی است که نیاز به فکرکردن ندارد؛ نه اینکه بدیهی معرفت‌شناختی باشد. بدیهی منطقی باشد؛ چون منطق‌دان کارش این است. می‌گوید یک چیزی بگو که تجشم استدلال نداشته باشد. چنین تعبیری در کتاب‌های منطقی دارند. اطمینانی است. از لحاظ معرفت‌شناسی، اطمینانی است. بله من هم قبول دارم، تجربیات اطمینانی است. اکثر این علوم، اطمینانی هستند؛ اما یک اقلی بگذار که برای نظام مبنای‌تان باقی بماند. اگر آن را نگذارید، با چه می‌خواهید نظری را به بدیهی برگردانید؟

آیت‌الله مصباح می‌فرمایند مطابقت با واقع را در نفس بیاب. در وجدانیات که الحاکمی و المحکی کلاهما فی النفس. من درد دارم. من هم اینجاست، درد هم اینجاست. همه‌اش نزد خودت است. تطابقش را قشنگ می‌یابی. چه کسی

گفته واقع، یعنی واقع حسی؟ واقع، یعنی واقع درونی. این تطابق را دارم می‌یابم. چرا از آن دست بکشم؟

تبیین ارجاع اولیات به علم حضوری

در اولیات هم، شما می‌شناسید آقای خان بیگی چه قدر زحمت کشیدند؛ زیر نظر آیت‌الله مصباح، فصل به فصل می‌نوشت و به حاج آقا می‌داد. ایشان در اولیات هم، در کلاس این مقاله را آوردم و با هم قرائت کردیم، خیلی مقاله سختی است. پایان‌نامه هم سخت است. ایشان فقط این پایان‌نامه را مختص به چه کرده است؟ چطور اولیات به علم حضوری بر می‌گردند؟ یعنی چطور تطابق الكل اعظم من الجزء را از آن دفاع کنیم و پایگاه عینی و مطابقت با واقعش را به دست بیاوریم؟ زحمت کشیدند.

آقای وکیلی اینجا اسم نمی‌آورند. می‌گویند یک آقای پیدا شده و زحمت کشیده و خودش را به تکلف انداخته است. این چه تعبیری است؟ آیت‌الله مصباح اگر تکلفی به خرج دادند، به خاطر این است که این نکته را بگویند. برادر بزرگوار، تطابقتش را درست کردیم. این را بخواهم بگویم، در این دو سه دقیقه نمی‌رسم. در آن مقاله هست. خودش یک ربع، بیست دقیقه زمان می‌برد که بگویم. آنجا هم تطابقتش را احراز می‌کنیم. پس من سؤال اساسی‌ام این است. اگر می‌شود به این قسمت پاسخ دهید:

۱. اولاً می‌گویید تطابق با واقع را ملاصدرا می‌گوید من نمی‌دانم. دسترسی به واقع نداریم. یک چیزی آمده است. مگر نسبی‌گرا غیر از این می‌گوید؟

جایگاه تهذیب نفس در حکایتگری تصورات

بعد می‌گویید تهذیب نفس. تهذیب نفس دوستان در حکایتگری تصورات چه نقشی دارد؟ تصدیق را نمی‌گوییم که یقین است. من الان این را دارم می‌بینم؛ اما نفس یک ملحد دیگر این را نمی‌بیند؟ یا نفس یک ملحد اجتماع نقیضین محال است را قبول ندارد؟ یعنی واقعاً آئینه کثیف است؟ این چه حرفی است؟ یعنی ما الان زبان مشترکی با این آقا نداریم؟ الکل اعظم من الجزء گفته بشود، به شرط همان نکاتی که مرحوم مظفر می‌گوید، سلامه الحواس، الانتباه، اگر این‌ها باشد، بگویی نمی‌فهمد؟ با این که ملحد است، آنتیست است و هر چه هست. آئینه کثیف است؟ بله، صفای دل برای فهم عمق و طول معنا و باطن، درست. ما هم قبول داریم؛ اما چه ربطی به وجدانیات و بدیهیاتی که شما گفتید، دارد؟ آیا در همین‌ها هم آن صفای نفس، دخالت می‌کند؟ این که دیگر زبان مشترک است. می‌گویند با زبان مشترک با دیگران صحبت کنید، یعنی همین بدیهیات. دیگر اگر این را بخواهیم بزنی، چه چیزی باقی ماند؟!

جمع بندی

پس اولاً تهذیب نفس را این‌طور ایراد می‌گیرم. ثانیاً شما نظام مبنای گروهی‌تان، اشاره می‌کنید به اینکه ما با نظام مبنای گروهی، نظری را به بدیهی بر می‌گردانیم. کدام بدیهی؟ شما که بدیهی باقی نگذاشتید! شما تطابق با واقع را نمی‌توانید در بدیهی تصویر کنید. می‌گویید نمی‌دانم. این نمی‌دانم، گفتنش آسان است؛ مگر اینکه تفسیر دیگری ارائه بدهید. دوستان، خودتان نظراتان این بود دیگر، ملاصدرا می‌گوید من نمی‌دانم. این بیان صحیح نیست.

نکته پایانی را هم بگوییم. این که می‌فرمایید نفس انشاء می‌کند. من سؤال می‌پرسم. نفس، نیش غولی انشاء می‌کند؟ گزاف، انشاء می‌کند؟ یا نه، ببینید

دوستان. من الان این را می‌بینم. نفس، صورت این را انشاء می‌کند یا صورت آقای رستم نژاد را انشاء می‌کند؟ کدام یکی از این‌ها را انشاء می‌کند؟ این را انشاء می‌کند. پس معادات خاص، انشاء خاص می‌طلبد. اینجا اطمینانی است، بنده هم خدمت دوستان گفتم؛ اما همین اطمینان هم بند به یک معادات خاص است. الان آقای رستم نژاد را نگاه کردم. آقای رستم نژاد را که نگاه می‌کنم، این معد خاص شد. این پرچم را نگاه کردم، شما را نگاه می‌کنم، شما را ملاحظه می‌کنم. شما را انشاء می‌کنم.

پس نگویید انشائی است که بند به هیچ جا نیست. بله، من هم قبول دارم. در اینجا چون تطابق با واقع را نمی‌توانیم احراز کنیم، می‌گوییم اطمینانی است. زندگی بر مدار اطمینان در این امور می‌گذرد. ایشان یعنی آقای وکیلی و ظاهراً صحبت شما، چون بادم است یک زمانی صحبتی شد و قرار شد که شما یا آقای کرداری از نظر ایشان دفاع کنید. از این نظر بالاخره شما دفاع می‌کنید یا نه؟ اگر دفاع می‌کنید، بفرمایید که من ناظر به همان یک ربع آخر صحبت کنم. ان شاء الله که این گفتگو، فقط غرضش فهم باشد. من واقعاً اگر چیزی بفهمم، به اعلی صوت اعلام می‌کنم که حق با شماست؛ اما تا اینجا هر چه شنفتم، احساس می‌کنم دقیق نبود. اشتباه بود. صلواتی ختم کنید.

ارائه دوم حجت الاسلام ياسر

حسين پور

مقدمه

البته من دوست داشتم یک مقدار علمی‌تر صحبت بشود؛ اما یک مقدار حالت خطایی و سخنرانی پیدا کرد. بحث علمی است دیگر. منبر نیست. ما کاری به آقای وکیلی یا دوست دیگری نداریم. آن‌هایی که اسمشان آورده شد، خودشان فرصت دفاع داشته باشند. نه داریم بحث ملاصدرا را می‌کنیم. نظر ملاصدرا را می‌خواهیم بگوییم که ملاصدرا چطور فکر می‌کند؟ آیا درست است یا نه؟ نمی‌دانم. من الان درصدد قضاوت در مورد آرای ملاصدرا نیستم. می‌خواهیم نظر ملاصدرا را بگوییم. شما اگر مخالف هستید، اشکالی ندارد. هر کسی می‌تواند با نظر ملاصدرا یا هر بزرگوار دیگری مخالف باشد؛ ولی کاش به ملاصدرا اشکال می‌گرفتید یا درست نیست یا هر چیز دیگری.

ببینید، خیلی پراکنده صحبت شد و من سعی می‌کنم که بتوانم یک چیزهایی را بگویم. بحثی که حضرت علامه مصباح می‌فرمایند، آقای خان بیگی هم آن را پایان‌نامه کردند و کتاب و مقاله شده، دقیقاً این قسمتش موید ماست که آن‌ها هم برای مطابقت با واقع، وقتی می‌خواهند بگویند، می‌گویند واقع یعنی چه؟ یعنی نفس. یعنی من این را در نفس خودم بفهمم. باز به وجدانیات برگردد.

لزوم تعیین تعاریف

ببینید، تعاریفتان را باید مشخص کنید. واقع یعنی چه؟ واقع یعنی عالم خارج از نفس؟ اگر عالم خارج از نفس مراد است، علامه مصباح هم به مطابقت با واقع معتقد نیست؛ چون ایشان هم به وجدانیات بر می‌گرداند. واقع را به داخل نفس بر می‌گرداند. اگر منظور این است، بلکه مطابق با واقع است؛ یعنی مطابق با نفس است. ما هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم آخر همه نظریات، باید

نظری‌ها به بدیهی‌ها برگردد و بدیهی‌ها را چطور می‌فهمم؟ وجدانی است. همان حرفی که علامه می‌گوید همه را به وجدانیات بر می‌گردانیم.

واقع، اگر منظور خارج از عالم نفس است، علامه هم می‌گوید که ما دسترسی نداریم. شما خودتان هم فرمودید که نسبت به آن پرچم دسترسی نداریم. درست هم هست. واقع، اگر نفس است، مطابق با واقع است. خود علامه هم همه را به وجدانیات بر می‌گرداند.

استاد عزتی: علامه به وجدانیات بر نمی‌گرداند!

استاد حسین‌پور: به چه بر می‌گرداند؟

استاد عزتی: نوبتم بشود می‌گوییم. می‌خواستیم بگوییم خلطی دارید.

استاد حسین‌پور: ارجاع به وجدانیات می‌کند. حرف شما نسبت به نسبیت‌گرایی. ما می‌توانیم برای یک نظریه، هر ایسمی، هر نظریه و هر مکتبی، یک تعریفی بدهیم و بعد مدام گستره‌اش را کم‌وزیاد کنیم. اگر منظور از نسبیت‌گرایی این است که ما به‌واقع دسترسی نداریم، علامه مصباح هم نسبی‌گرا است، ملاصدرا هم نسبی‌گراست؛ اما آن نسبی‌گرایی که در کتاب‌های معرفت‌شناسی می‌خوانیم و استاد حسین‌زاده هم در کتاب‌هایشان می‌آورند، نسبی‌گرایی یعنی این که هر چه می‌فهمد مطابق با واقع است. در تاریخ اسلام، نه ملاصدرا، نه حاج‌آقای وکیلی، نباید اسم می‌آوردید.

استاد عزتی: اینکه اسم آوردم به‌خاطر این بود که این پیش‌نشست با همین عنوان بوده است؛ چون در نشست بعدی، ایشان تشریف می‌آورند. ایشان وقت دارند. خیالتان جمع.

استاد حسین‌پور: در تاریخ اسلام که فارابی باشد، شهزوری باشد و چه هر کس دیگری باشد، چه آقای وکیلی باشد، هیچ احدالناسی نداریم که بگوید همه

آنچه که می‌فهمی، مطابق با واقع است. هر که هر چیزی می‌فهمد. بله، نسبی‌گرایی که در غرب مطرح است و در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود، همین است. هر کسی هر چه می‌فهمد، مطابق با واقع است. چه کسی چنین حرفی می‌زند؟

ملاصدرا نمی‌گوید هر کس هر چه می‌فهمد، مطابق با واقع است؛ اما تصریحش این است که بسیاری از چیزهایی که انسان‌ها می‌فهمند، مطابق با واقع نیست؛ اما می‌گوید من چطور بتوانم تشخیص بدهد که آنچه که فهمیدم، مطابق با واقع هست یا نیست؛ چون برایش مهم است. اگر کسی نسبی‌گرا باشد، اصلاً برایش مهم نیست که این چیزی که من می‌فهمم، مطابق با واقع هست یا نیست؛ چون لزوماً مطابق با واقع هست. برای ملاصدرا اما مهم است که آیا آنچه که من می‌فهمم، مطابق با واقع هست یا نیست؟ چون اگر مطابق با واقع نباشد، شما دچار جهل مرکب هستی. دچار فریب و توهم شدی. باید دنبال واقعیت باشی؛ اما واقعیت کجاست؟ نفست. آخر به وجدان برمی‌گردد.

تأثیر تهذیب نفس در مفاهیم تصویری

بعد هم شما فرمودید که مگر تهذیب نفس در مفاهیم تصویری اثر دارد؟ بله دارد. شما به کسی که تهذیب نفس ندارد، بگو ولایت، بگو امامت، بگو شهادت. مگر این‌ها را می‌فهمد؟ این‌ها همه‌اش تصویری است. کسی ولایت را می‌فهمد که تهذیب نفس کرده باشد. این‌ها همه‌اش تصویری است. تصدیق نیست. کسی می‌فهمد ایمان، تقوا، مگر این‌ها را آدم غیر مهذب می‌فهمد؟ تو بگو ولایت. این بر تو ولایت دارد. می‌گوید ولایت چیست؟ اصلاً فهمی ندارد. تصویری هم هست. بله، تهذیب نفس قطعاً مؤثر است، حتی در مفاهیم تصویری. در همه چیز مؤثر است.

ببینید، باید یک مقدار تعاریفمان را درست کنیم. من جمع‌بندی کنم. اگر مطابقت با واقع، مراد از واقع، واقعیت خارج از نفس است، آقای مصباح هم این را نمی‌فرمایند. می‌فرماید به وجدان برمی‌گردد. اگر منظور از واقع، نفس است، ما هم همین را می‌گوییم، ملاصدرا هم همین را می‌گوید، علامه مصباح هم همین را می‌گوید. همه همین را می‌گوید. اگر مراد از نسبت‌گرایی این است که هر چه که می‌فهمیم، لزوماً مطابق با واقع است، احدالناسی در تاریخ اسلام، هیچ‌کس این جرئت را نکرده است که چنین حرفی بزند. اگر مراد از نسبی‌گرایی این است که ما به واقعیت خارج از ذهن، لزوماً دسترسی نداریم، بله ما نسبی‌گرا هستیم. اشکالی ندارد. برچسب‌زدن که درست نیست.

نسبی‌گرا هستیم به این معنا که معتقد هستیم به واقعیت خارج از نفس، دسترسی نداریم. علامه مصباح هم به همین معتقد است. همه چیز را به وجدانیات بر می‌گرداند. همه را به بدیهیات بر می‌گرداند، بدیهیات ثانوی را به بدیهی اولی و بدیهی اولی را به وجدانیات بر می‌گرداند. تو وجداناً می‌فهمی که این درست است.

تأثیر تهذیب نفس در فهم بدیهیات

حالا یک نکته. آن بدیهی، آیا تهذیب نفس در آن مؤثر است؟ آن هم مؤثر است. ببین، این را ملاصدرا می‌گوید. می‌گوید این گزاره، خدا وجود دارد، بدیهی است. اصلاً نظری نیست. نیاز به استدلال ندارد. نه ملاصدرا، خیلی از حکما می‌گویند؛ اما همین گزاره بدیهی را برای اینکه به کسی بفهمانی، باید بفهمانی. خود ابن‌سینا تصریحش این است، درست هم می‌گوید، این‌ها همه ظرافت‌هایی است که باید موقع قضاوت در مورد آراء و نظرات دقت شود. خود ابن‌سینا می‌گوید تازه من که گفتم نظری و بدیهی. بدیهی را اولی و ثانوی کردم؛ اما

همین‌ها هم نسبی است. یک چیزی برای من بدیهی است و برای شما نظری است. یک چیزی برای من وجدانی است، برای شما اولی است. یک چیزی برای شما اولی است، برای دیگری مجرب است. این‌ها همه نسبی است.

بله، ادراک سه‌بعدی است. عالم ادراک سه‌بعدی است. این نظر ملاصدرا است. حالا شما می‌فرمایید که غلط است. ایرادی ندارد. می‌توانیم بگوییم نظر ملاصدرا غلط است؛ اما ملاصدرا این را می‌گوید. نکته آخر را بگوییم و فکر می‌کنم کافی باشد. این سؤال، فکر می‌کنم عین سؤال بود که شما از من پرسیدید که دوست دارم جواب بدهم. این را هم بگوییم. در نکات اولی که می‌گفتید، در نه‌پایه اصلاً بحث مطابقت با واقع گفته نشده است. از آن گزاره‌ها استفاده می‌کند، ابداع خود علامه هم است که از است می‌خواهد وجود ربطی را اثبات کند؛ اما این مطابق با واقع نیست. مطابق با واقع، یک معنای دیگری دارد.

تفاوت گزارش از عالم ابداع و عالم ادراک

حالا این را بگوییم. آیا عنصر مطابقت با واقع، آیا یقین، عنصر مطابقت با واقع را می‌خواهد یا نه؟ درست است؟ این را فرمودید؟ نه. شما دو تا گزاره دارید. یک گزاره را به دو صورت می‌توانم بیان کنم. این چه رنگی است؟ شما دو جور می‌توانی بگویی. یکی اینکه بگویی من این کاغذ را سفید می‌بینم. می‌فهمید چه می‌گوییم؟ دو، این کاغذ سفید است. فرق این دو را متوجه می‌شوید؟ وقتی می‌گویید من این گزاره را سفید می‌بینم، داری از ادراک گزارش می‌دهی. وقتی می‌گویی این کاغذ سفید است، از عالم ابداع و خارج از ذهن گزارش می‌دهی. اولی، یقینی است. هرچه باشد یقینی است. هیچ شکی در آن نیست. من آن را سفید می‌بینم، به حضرت عباس. مطابقت با واقع می‌خواهد؟ نمی‌خواهد. چون

واقعی نداریم. ما اصلاً با خارج مقایسه‌اش نمی‌کنیم. من این را سفید می‌بینم. حضوری است. مطابقت با واقع برای علم حصولی است. این، حضوری است. درست؟

اما این کاغذ سفید است، علم حصولی می‌شود و مطابقت با واقع می‌خواهد. ملاصدرا می‌گوید تو به واقع دسترسی نداری. همه چیز را حضوری کن. در عالم ابداع خودت بیاور. این کاغذ در عالم ادراک من سفید است. آیا اینکه سفید است، آیا در ابداع و خارج هم سفید است؟ این را دو جور می‌توانم احراز کنم که نسبت به آن علم حصولی خودم یقین داشته باشم: تهذیب، میناگروی.

ببخشید آقای عزتی، این حرف را واقعاً دوست نداشتم شما بگویید. تقدم تهذیب بر تحصیل، تصریح همه حکمای تاریخ اسلام است. همه‌شان اول این را می‌گویند. می‌گویند اگر می‌خواهی بفهمی، برو توبه کن و تقوایی کن. برو پاک شو. نه اینکه ما ذائقه‌شان را حدس زدیم. تصریح همه‌شان است. می‌گویند بدون تهذیب غیرممکن است که بتوانی واقعیت را بفهمی.

استاد عزتی: الكل اعظم من الجزء را هم با تهذیب می‌شود فهمید؟ استاد حسین پور: می‌گویند و العاقبه للمتقين. غیرممکن است که کسی این آیه را بفهمد؛ مگر تهذیب کرده باشد. حضرت آقا در طرح کلی اندیشه اسلامی ذیل آیه

استاد عزتی: البته خطبه و منبر اینهاست.

استاد حسین پور: نه این‌ها حرف علمی است. حضرت آقا در طرح کلی اندیشه اسلامی، ذیل آیه دو سوره دو. هدی للمتقين. تصریح می‌کند و می‌گویند

این هدی للمتقین، یعنی غیرممکن است که کسی به واقعیت دسترسی پیدا کند؛ مگر اینکه تقوا داشته باشد.

استاد عزتی: به چه واقعیتی؟ حتی واقعیت الکل اعظم من الجزء؟ بگوئید حاج‌آقا. خطابی نگویید به تعبیری که من را متهم کردید.

تعدد نوعی انسان و بدیهیات

استاد حسین‌پور: این سؤال که فرمودند آیا کل بزرگ‌تر از جزء هم نیاز به تهذیب نفس دارد؟ یک چیزی ملاصدرا دارد. خود ایشان بهتر از من می‌داند. تعدد نوعی نفوس. اگر خواستید مفصل توضیح بدهیم، مقاله‌اش هست. در فضای مجازی جستجو بزنید می‌آید. تعدد نوعی نفوس یعنی هر انسانی، یک نوع منحصر به فرد است؛ یعنی هیچ دو انسانی در نوع با هم مشترک نیستند؛ یعنی اساساً ما هیچ هم نوعی نداریم. این چه ربطی دارد؟ ربطش به این است که در جواب شما، باید بگوییم کدام انسان؟ کدام نوع؟ نوعی از انسان می‌تواند وجود داشته باشد که حتی این قدر پریده است که نمی‌فهمد کل بزرگ‌تر از جزء است. بدیهیات را نمی‌فهمد. این آیه «ساطرَف عن آیاتی الذین یتکبرون»^۱ آیات، مفسرین می‌گویند آیات یعنی چه؟ یعنی بدیهی است. روشن است. آیه است. نمی‌فهمد.

ارائه دوم حجت الاسلام احمد عزتی

مقدمه

استاد عزتی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. ناظر به شماسست و به من نیست. گفتند ظاهراً خلطی صورت گرفته است؛ یعنی وقتی داشتید تهذیب نفس را ملاک قرار می‌دادید، برای بدیهیات شهودی. بله، ما بدیهیات شهودی به این معنا، ایشان آن را نمی‌گویند. الان خودشان هم نفی کردند. استاد حسین‌پور: علم حصولی مقدم بر آن تهذیب است. شما ساده‌ترین نکات را حصولی...

استاد عزتی: اولاً خب گفتید ما خطابی و... من نمی‌دانم. اگر خطابی بود، عذرخواهی می‌کنم. مقاصد علمی خودم را گفتم، اگر باعث آزار شما شد... اما حس می‌کنم بیشتر خطابی بودن در کلام شما مشهود است. یعنی این حالت حذف بشود، بهتر است. بحث علمی را داشته باشیم. این یک نکته [است].

رد انتساب یک جمله به آیت‌الله مصباح

نکته دوم، اینکه بارها صحبت ایشان آمدم، به جهت اینکه این اعتراف قطعی گرفته بشود که ایشان فرمودند که آیت‌الله مصباح همه را به وجدانیات بر می‌گردانند. اشتباه است. وجدانیات علم حصولی است آقای حسین‌پور. وجدانیات یکی از اقسام یقینیات است. وجدانیات و اولیات را به علم حضوری بر می‌گردانند. این فرق می‌کند با اینکه همه را به وجدانیات بر می‌گردانند. وجدانیات بار معنایی دارد. وجدانیات را آیت‌الله مصباح، مبدأ حجیت بقیه قرار نمی‌دهند. می‌گویند خود وجدانیات را هم باید تطابق با واقعش را پیدا کنیم. وجدانیات یک‌بار معنایی دارد. یک اصطلاح است. وجدانیات علم حصولی است. استاد حسین‌پور: کلامی که می‌فرمایید کاملاً درست است و تصدیق حرف ماست و به علم حضوری بر می‌گردد.

استاد عزتی: نه. ببینید می‌خواستم این جمله شما را، می‌گفتید نه همین است. اولاً به وجدانیات بر نمی‌گردد. شما گفتید بدیهیات ثانوی و اولیه به وجدانیات بر می‌گردند و تمام. وجدانیات، قسیم اولیات است. اولیات که به وجدانیات بر نمی‌گردد. اولیات و وجدانیات، کلاهما به علم حضوری بر می‌گردد. ببینید، به قول شما یک مقدار علمی صحبت بشود، حداقل این اصطلاح را باید در این بحث معرفت‌شناسی حواسمان باشد که وجدانیات، علم حصولی است. آیت‌الله مصباح تمام زحمتش این است که این علم‌های حصولی را به علم حضوری برگرداند. حاج‌آقا در جریان هستند، من همین چند روز پیش مصاحبه‌ای دوستانی که طرح ولایت شرکت کردند، نخبگانی از شاگردان آقای وکیلی بودند یا از مدرسه، همین سؤال را پرسیدم. هیچ‌کس بلد نیست. نمی‌دانم چرا اساتید این را تفکیک نمی‌کنند. وجدانیات، علم حصولی است. وجدانیات، یک موضوع است. موضوع و محمول دارد، عقد الوضع دارد. عقد الحمل دارد. اگر آن را هم بخواهی مطابقتش را پیدا کنی، باید در نفس پیدا کنی. از این بگذریم. چون بارها گفتید، می‌خواستم این را تصحیح کنم.

شما می‌فرمایید نظر آقای مصباح این است که پس ما، مطابقت با واقع را طبق نظر آقای مصباح می‌پذیریم. شما که قرار بود از نظر ایشان دفاع کنید. ایشان می‌گوید ما نمی‌پذیریم. دعوا سر همین است. ایشان واقع درون نفس را هم قبول ندارد. ایشان می‌گوید فقط حالت پایدار. احساس می‌کنی که این یقین، پایدار است. آن کسی هم که در جهل مرکب است، آن هم احساس می‌کند که یقینش پایدار است. اعتقاداً لا یزول. تعبیرشان [است]. این طور که نمی‌شود. یک تعبیری بیاوریم و بعد می‌گوییم نسبی‌گرایی.

نسبی‌گرایی

نسبی‌گرایی همین که شما گفتید، به تعداد افراد متناسب با پیش‌فرض‌هایشان، متناسب با افق ساجکت، آبجکت را می‌گویند رها کن. به تعداد ساجکت‌ها از واقعیت‌ها خوانش و قرائت داریم. همین است دیگر. این هم نتیجه‌اش همین می‌شود.

من می‌خواهم این را بگویم. شما اگر از این دارید دفاع می‌کنید، این حرف شما نمی‌زند. اگر می‌گویید حرف آیت‌الله مصباح درست است، اینکه حرف ماست. پس چه شد؟ قرار شد بنشینیم با هم یک جروب‌بحث علمی داشته باشیم که ببینیم به کجا کشیده می‌شود. اگر حرف آیت‌الله مصباح را می‌پذیرید، ایشان حرف آیت‌الله مصباح را نمی‌پذیرد. قبول ندارد. می‌گوید تکلف است. زحمت کشیده است اولیات و وجدانیات...

می‌گویم انگیزه این بزرگوار، مؤلف این کتاب واقعاً پاک بوده است. مثل آقای میرباقری، ایشان را هم اسمش را می‌آورم که شما دانشجویان فلسفه و کلام بدانید. نتیجه حرف‌های آقای میرباقری، قطعاً نسبی‌گرایی است. شخصیت بزرگی است و پشت سرشان هم نماز می‌خوانیم؛ اما ایشان رسماً می‌گوید که صدق و حق و حقیقت را اصاله‌الولایه درست می‌کند. اجتماع نقیضین محال است چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ اصول بدیهی را به جاهایی بند می‌کنیم که نباید بند کنیم. این حرفی هم که زد، نقل یکی از بزرگواران است، اسم ایشان را نمی‌آورم، چون خودشان باید باشند؛ اما این حرف‌ها را دنبال کنید. این حرف‌ها واقعاً بعضی جاها خطرانی ناشی می‌شود که بعد نمی‌توانیم جمع کنیم.

استاد حسین‌پور: حرف من را نقد کنید.

استاد عزتی: نه می‌خواهم این را بگویم. می‌خواهم این را بگویم این نسبی‌گرایی که شما می‌گویید نشد، شد. حرف آقای وکیلی را داشتم می‌گفتم. این نسبی‌گرایی می‌شود. اگر شما حرف آیت‌الله مصباح را می‌زنید، پس چرا یک دو طرفی درست شد؟ من قبلش به شما گفتم که ایشان چنین نظری دارند. گفتید من با ایشان موافق هستم. اگر موافق هستید که با ایشان موافق نیستید؛ با آیت‌الله مصباح موافقید. قرار است اتفاقاً نشست بعدی، این پیش‌نشست است که شاگردان آن دو بزرگوار بحث می‌کنند. استادان بزرگوار تشریف می‌آورند، آقای وکیلی و آقا مجتبی مصباح قرار است همین بحث را این دو بزرگوار داشته باشند. اگر قرار است موافق باشید، موافقت هم فایده‌ای ندارد.

البته من احساس می‌کنم موافقت ندارید. مدام این طرف می‌روید، آن طرف می‌روید و معلوم نمی‌شود که از آخر، غرض شما چیست. آخر هم می‌خواستیم این نکته را بگویم. شما باز تکرار می‌کنید و می‌گویید که نظری را به بدیهی بر می‌گردانیم. به کدام بدیهی؟ این بدیهی را شما به وجدانیات بر می‌گردانید که اشتباه است و باید بگویید به علم حضوری برگردانید. این، حرف من است. شما واقعاً اگر حرف ایشان را قبول دارید، می‌شود صحبت کرد؛ و الا اگر حرف آیت‌الله مصباح را قبول دارید که این حرف را که خودم معتقد هستم.

نظریه وجود برتر و مطابقت با واقع

اما نکته دیگری که یکی از دوستان نوشتند. این را هم بگویم و بعد خدمت شما باشیم. یکی از دوستان یک نکته‌ای گفتند که من این حرف را عمیقاً قبول دارم؛ اما این حرفی است که سطح بالاتر از این نشست و بیان است. حرف بالاتر است؛ من نه. آن این نکته است. ما یک نشست دیگری به نام وجود برتر داشتیم. شما وقتی به وجود برتر یک شیء دست پیدا می‌کنی، عند این اعداد خاص که

آقای مؤیدی را می‌بینی، شما مؤیدی را واقعاً در نفست می‌یابی. یعنی آن تطابق با واقع، یعنی مؤیدی یک وجود برتر دارد که این را اگر یادتان باشد، در آن نشست توضیح دادیم.

این تعبیر خود قرآن هم هست «ان من شیء الا عندنا خزائنه»^۱ آقای مؤیدی، وجود مثالی دارد، وجود عقلی دارد، وجود اندماجی فی ذات الله هم دارد. حالا در علم‌ها که مطابقت با واقع را می‌خواهیم احراز کنیم، باز هم با نفس خودمان آن واقع را می‌یابیم؛ اما این واقع، غیر از آن نیست. چرا؟ چون حمل حقیقت و رقیقت است. در حمل شایع، محمول ایجابا و سلبا حمل بر موضوع می‌شود؛ اما در حمل حقیقت و رقیقت، ایجابا است؛ یعنی هو هو. اینکه ایشان، چه چیزهایی نیست، سلوب و اعدامش است. در همین جا هم مطابقت با واقع، طبق نظریه وجود برتر، در هر چیزی احراز می‌شود. فقط می‌گوییم باید نظریه وجود برتر را پذیرفت. آن یک نشست دیگری بوده است، اگر در آن اشکال دارید... ظاهراً آن نظر را قبول ندارید. اگر آن نظر را بپذیریم، مطابقت با واقع، نه این واقع [بلکه] واقع برترش، اینجا هم احراز می‌شود و نفس می‌تواند به شخصی که کنارش است، عالم بشود.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

جمع بندی

این‌ها حاصل آن نکاتی بود که از حرف‌های این بزرگواران برداشت کردم. ظاهراً آخرین نوبت صحبت من بود. من نکته دیگری ندارم و فقط می‌خواستم این را به‌عنوان جمع‌بندی بگویم:

۱. آقای وکیلی نظرشان این است که مطابقت با واقع را قطب‌الدین راضی آورد. من از کتاب الحروف برایتان آوردم که برایتان بخوانم. صفحه ۱۱۸. می‌گویند قرن ۷ و ۸ این‌ها آمد. ابن سینا این‌ها را نگفته است. فارابی که متوفای ۳۴۰ است، این‌ها را گفته است. یک مقدار کتب را هم ببینیم، بد نیست.

ببینید ایشان چه می‌فرمایند: «فالصادق» شما می‌خواهی صدق را دنبال کنی. تعبیر صادق بعدش است. «انما يحصل الصدق فی المتصور باضافته الی خارج النفس» صدق و تطابق با واقع را چطور [باید کشف کرد؟]. می‌گوید واقع بیرونی را باید نگاه کنی. پس این‌ها مطرح بوده است. ایشان می‌گوید این‌ها مطرح نبوده است و قطب‌الدین رازی اضافه کرده است. «کذلک الکذب»^۱ کذب هم همین است. کتاب الحروف صفحه ۱۱۸ ایشان این نکته را گفتند. لذا مطابقت با واقع را که اولاً ایشان می‌فرمایند در کتب نبوده است، بوده است.

۲. مطابقت با واقع را از لحاظ معرفت‌شناسی طبق نظری که من اتخاذ کردم، در کجا باید پیدا کرد؟ در نفس؛ نه وجدانیات.

۳. اگر کسی این واقع را هم بزند، هیچ چیزی جز نسبی‌گرایی نگفته است؛ هرچند فکر کند که نسبی‌گرا نیست. صلوات بفرستید.

تاسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب

ارائه پایانی حجت الاسلام

یاسر حسین پور

تفاوت عوالم ادراکی نفوس

استاد حسین پور: در عرض چند دقیقه کوتاه. آقایان ما کاری به آقای میرباقری نداریم، کار به آقای وکیلی نداریم. من اینجا یک چیزی می گویم، شما بگویند درست است یا نه. بله، فکر می کنم یک جمع بندی از حرفی که زدم را بگویم. ببینید آن حمل حقیقت و رقیقت درست در می آید، وقتی که عالم ادراک را حقیقتی از این رقیقت بدانیم یا عالم ابداع را این طور بدانیم. ممکن است که این، درست باشد. تصریح ابن سینا است. می گوید آدم داریم، عالم ادراکش، بیان صدرایی به آن می دهیم، عالم ادراکش حقیقتی از این عالم است؛ البته غالب اولیای الهی و آدم هم داریم که این طور نیست. یک سری چیزهایی را ادراک می کند که ربطی با این حقایق ندارد. در توهمات خودش دارد سیر می کند. شناخت دیگری از این عالم دارد که اساساً مطابق با واقع نیست.

ببینید، هر موقع که می خواهید در مورد مطابقت با واقع صحبت کنید، این را دقت کنید که آیا واقعیت، به معنای واقعیت خارج از نفس است؟ علامه مصباح هم که فرمودند علم حضوری به تعبیر حضرت عالی، باز هم تصدیق حرف ما شد. بله، نمی توانید گزاره ها را به عالم واقعیت خارج از نفس مرتبط کنید. شما به آن دسترسی ندارید. علامه مصباح هم همین را می گوید. آخرش باید به علم حصولی برسی. شما دسترسی ندارید.

استاد عزتی: ایشان این را نمی گوید.

استاد حسین پور: ایشان را کاری ندارم.

استاد عزتی: ما کار داشتیم.

استاد حسین پور: قرار بود سه نفره برگزار بشود. آقای کرداری بیاید دفاع

کند و من قرار بود که سوسه بدوانم که الان دارم می دوانم. چون این کتاب را

نخواندم، رد و تأیید نمی‌کنم. حرف من این است. اگر مطابق با این است، درست است. این را بگویم با شوخی تمامش کنیم. یک استادی دماوند داشتیم، خیلی عالی بود. یکی از بهترین اساتید تاریخ طلبگی ما بود. ایشان خیلی با سرعت درس داد؛ به صورتی که سه ماه مانده به آخر سال، کتاب تمام شده بود. کیف و کم عالی. بعد چون خیلی باعجله درس می‌داد، وسط درس یک نفر سؤال می‌پرسید. این گوش نمی‌داد که او چه می‌گوید. فقط منتظر بود حرفش تمام شود که بی‌احترامی نشود. حرفش که تمام می‌شد، می‌گفت این چیزی که گفتم، موافق من بود یا مخالف. اگر می‌گفت موافق، می‌گفت درست است و درس دادن را ادامه می‌داد. بعد اگر می‌گفت مخالف، می‌گفت غلط است و باز شروع به درس دادن می‌کرد. حالا ایشان اگر دارد موافق من می‌گوید؛ وگرنه غلط می‌گوید.

اولاً مطابقت را بگوییم کجاست؟ من فکر نمی‌کنم کسی را در فضای اسلامی داشته باشیم که جرئت کند بگوید آنچه که می‌فهمم، مطابق با واقع است. واقع یعنی عالم خارج. واقع یعنی نفس و علم حضوری. این یک نکته [بود]. دو اینکه هرگز نسبی‌گرایی نمی‌شود. نسبی‌گرایی که خط‌قرمز است و باید مراقب باشید و کسی هم در تاریخ اسلام سراغش نرفته است، این است که کسی بگوید هر چه می‌فهمی، مطابق با واقع است. ما این را گفتیم؟ چه کسی این را می‌گوید؟ هیچ‌کس این را نمی‌گوید.

دبیر علمی: تشکر می‌کنیم از دو استاد محترم. بحث خیلی خوبی بود. از دوستان هم تشکر می‌کنیم. بحث با این وقت تمام نمی‌شود. همچنین که این جلسه مقدمه‌ای برای جلسه اصلی بود. صلواتی بر محمد و آل محمد بفرستید.